

جلسه‌ی ۳۰ تفسیر سوره‌ی مبارکه‌ی بقره

حجت‌الاسلام و المسلمین قاسمیان - ۵شنبه ۳۱ تیر ۹۵

* قسمت اول - نکات مهمی از بحث

- آیات مربوط به بنی‌اسرائیل در قرآن: به دلیل شباهت زیاد امت پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) به بنی‌اسرائیل، سرگذشت بنی‌اسرائیل و سنت‌هایی که بر آنها گذشته، بسیار برای این امت درس‌آموز است. لذا هم در سوره‌ی بقره و هم در جاهای دیگر قرآن، آیات زیادی به گفتگو درباره‌ی بنی‌اسرائیل می‌پردازد.
- آیه‌ی ۴۵ بقره (وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ ...) - استعانت از صبر و نماز: نماز خواندن عادی کار دشواری نیست؛ استعانت از نماز است که کار سنگینی است، البته مگر بر خاشعان نرم‌دل که منشأ خشوعشان همان قیامت‌باوری آنهاست.
- «صبر» در قرآن: واژه‌ی «صبر» در قرآن، ناظر به مفهوم تحمل سختی‌ها و مشقت‌ها در مسیر حق، خون دل خوردن و پایداری در این راه است.
- صبر فردی و اجتماعی: دشواری صبر اجتماعی به مراتب بیش از صبر فردی است. صبر اجتماعی آن است که شخص، نه تنها خودش اهل پایداری است، بلکه جماعتی را هم با خود همراه می‌کند و مسیرهای دشوار را با هم طی می‌کنند. در مسیر صبر اجتماعی، «صَبَّار» (بسیار صبرکننده) لازم است و با شکل عادی صبر کار پیش نمی‌رود.
- «صبر» در مسیر باطل؟؟!! : همه‌ی آن چه که در مورد صبر و فضیلت آن بیان شد، مربوط می‌شود به صبر در مسیر حق. اینکه کسی پای در مسیر باطلی بگذارد یا اساساً خودش پایه‌گذار مسیری غلط و باطل باشد، آنگاه بر سختی‌ها و مشقت‌های آن راه پایداری بوزد، این ربطی به صبر ندارد. یعنی سختی کشیدن در راه غلط ارزشی ندارد و فضیلت محسوب نمی‌شود.
- قانون‌گذاری افراطی - یک مثال از مسیر باطل: از معارف دینی ما برمی‌آید که قانون‌گذاری افراطی - به معنای ورود مکرر به منطقه‌الفراق‌های دین و محدود و محدودتر کردن آنها - مورد پسند دین نیست.
- ارتقا از «صبر» به «رضا»: طبق مفاد آیه‌ی ۱۳۰ سوره‌ی طه، هنگامی که صبر (فَأَصْبِرْ عَلَيَّ مَا يَقُولُونَ) با ذکر و تسبیح مداوم پروردگار همراه شود (وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ)، نتیجه‌ی آن می‌شود رسیدن به مقام رضا (لَعَلَّكَ تَرْضَى). وقتی فردی به حالت رضایت برسد، دیگر در مقام تحمل سختی نیست، بلکه در متن سختی، خشنود و آرام است.
- ارتقا به مقام «رشد»: برای فرد رشد یافته، ترک گناه کار پرمشقتی نیست، بلکه اساساً قلبش منزجر از معصیت است و میلی به آن ندارد. بنابراین دیگر بحث صبر بر معصیت - به معنای ترک در عین تمایل - برای وی مطرح نیست، چراکه خداوند معصیت را برایش مکروه گردانده است.
- «حلم» در قرآن: «حلم» اشاره دارد به نوعی عقلانیت در رفتار توأم با آرامش، طمأنینه و تثبیت روحی.

* قسمت دوم - خلاصه‌ای از مباحث

مقدمه

آیات مربوط به بنی اسرائیل در قرآن

- بعد از آیات خلقت آدم (علیه‌السلام) در سوره‌ی بقره، آیات زیادی راجع به بنی اسرائیل مطرح شده است.
- سؤال: چرا در سوره‌ی بقره و در بسیاری از جاهای دیگر قرآن راجع به بنی اسرائیل گفتگو شده است؟
- یک پاسخ:

▪ مقدمه‌ی ۱: شباهت بسیار زیادی میان امت پیامبر (ص) و قوم بنی اسرائیل وجود دارد.

- مثال از شباهت‌ها: پیامبر دو امت - یعنی رسول‌الله (ص) و حضرت موسی (علیه‌السلام) - هر دو مأمور به سیف و تشکیل حکومت بوده‌اند.

▪ مقدمه‌ی ۲: سنت‌ها و قواعد خداوند در مورد امت‌ها یکسان است و تغییر نمی‌کند.

- به طور خاص در مورد این دو امت، سنت‌ها و قواعد مربوط به بعد از تشکیل حکومت دینی - که متفاوت از قواعد قبل از آن است (نور ۵۵: وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ ... وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ) - مورد نظر می‌باشد.

▪ نتیجه: سرگذشت بنی اسرائیل و سنت‌هایی که بر آنها گذشته، بسیار برای امت پیامبر (ص) درس‌آموز است.

- مثالی از این سنت‌های درس‌آموز: خداوند به واسطه‌ی تشکیل حکومت دینی، بنی اسرائیل را بر همه‌ی عالم - نه تنها در زمان خودشان، بلکه در همه‌ی زمان‌ها - برتری داده (۴۷ بقره: ... وَأَيُّ فَضْلُنَا عَلَى الْعَالَمِينَ). اما در اثر نافرمانی‌شان، ذلت و مسکنت دامان آنها را گرفته (۶۱ بقره: ... ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلِيلَةُ وَالْمَسْكَنَةُ ...)، دشمنی و بغض تا قیامت میان آنها نهاده شده (۶۴ مائده: ... وَالْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ...) و سرنوشت‌های دیگری از این دست گریبان‌شان را گرفته است.

آیه‌ی ۴۵ بقره: **وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ**

استعانت از صبر و نماز

- طبق بحث‌های جلسه‌ی قبل، به نظر می‌رسد مرجع ضمیر هاء در «إِنَّهَا» استعانت از صبر و نماز است، نه خود خود صبر و نماز یا خود نماز.

- این استعانت است که سنگین است، البته مگر بر خاشعین که قلبشان برای پذیرش حق نرم و سلیم است.
- چنین خشوعی نیز با قیامت‌باوری حاصل می‌شود (۴۶ بقره: **الَّذِينَ يَتُوبُونَ أَنَّهُمْ مُلَافُوا رَبِّمْ ...**)
- استعانت از نماز هنگام مواجهه با غم‌ها و سختی‌ها، نمونه‌ای از موارد ممتاز در سبک زندگی اسلامی است که سبک زندگی مادی‌گرا هرگز راهی به آن ندارد.
- ما باید این امتیازات را برجسته کنیم و نسبت به آنچه از طرف تفکرات مادی برجسته و برنند می‌شود، بدبین باشیم.
- بحث تفصیلی درباره‌ی استعانت از نماز در جلسه‌ی قبل طرح شده است. در این جلسه به موضوع صبر و استعانت از آن پرداخته می‌شود.

«صبر» در قرآن

واژه‌ی «صبر»

- واژه‌ی «صبر» در قرآن، ناظر به مفهوم تحمل سختی‌ها و مشقت‌ها در مسیر حق، خون دل خوردن و پایمردی در این راه است.
- مثال: **فَأَصْبِرْ عَلٰی مَا يَقُولُونَ ... (۱۳۰ طه)** یعنی بر حرف‌های نامربوطی که برای منصرف کردن تو از مسیر حق می‌زنند، صبر کن و ایستادگی پیشه کن.
- در آیه‌ی مورد بحث (**وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ ...**)، صبر به روزه هم تطبیق شده است. روزه (مخصوصاً روزه‌های مستحبی) فرصت تحمل مشاق را برای روزه‌دار فراهم می‌کند.

راه‌های تقویت صبر

- یکی از راه‌های تقویت صبر و استقامت - که مخصوصاً نسل امروز بسیار به آن نیاز دارد - شرکت در برنامه‌هایی است که مستلزم تحمل مشاق و سختی‌های طولانی است؛ مثل مسافرت جهادی یا کوهنوردی چندروزه.
- برای افزایش صبر و تحمل در نماز خواندن، نماز جعفر طیار توصیه می‌شود.

صبر فردی و اجتماعی

- صبر جایگاه فوق‌العاده‌ای در قرآن دارد و ممکن است به صورت فردی باشد یا اجتماعی.
- صبر فردی آن است که شخص، خودش همه‌ی دشواری‌های مسیر را می‌پذیرد، اگر لازم باشد از آبرویش هم در راه حق مایه می‌گذارد و جانش را هم فدا می‌کند.
- صبر اجتماعی آن است که شخص، نه تنها خودش اهل پایمردی است، بلکه جماعتی را هم با خود همراه می‌کند و مسیرهای دشوار را با هم طی می‌کنند.
- دشواری صبر اجتماعی به مراتب بیش از صبر فردی است. در مسیر صبر اجتماعی، «صَبَّار» (بسیار صبرکننده) لازم است و با شکل عادی صبر کار پیش نمی‌رود.

- مثال ۱: خارج کردن یک قوم از ظلمات حاکمیت طاغوتی و فرعونی به سمت نور حاکمیت توحید، نیاز به صبر اجتماعی دارد و افراد صَبَّار و شکور، نه صابر و شاکر (۵ ابراهیم: ... أَنْ أَخْرَجَ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكَّرَهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ).
- مثال ۲: اینکه پیامبر (ص) می‌فرمایند سوره‌ی هود مرا پیر ساخته است (اشاره به آیه‌ی ۱۱۲ سوره‌ی هود: فَأَسْتَقِيمُ كَمَا أُمِرْتُ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ ...)، برمی‌گردد به دستور صبر و استقامت اجتماعی که بر اساس «وَمَنْ تَابَ مَعَكَ» در این سوره به پیامبر داده شده. (نکته: عبارت «...وَأَسْتَقِيمُ كَمَا أُمِرْتُ...» در آیه‌ی ۱۵ سوره‌ی شوری هم آمده اما بدون «وَمَنْ تَابَ مَعَكَ».)

«صبر» در مسیر باطل!?!

- همه‌ی آن چه که در مورد صبر و فضیلت آن بیان شد، مربوط می‌شود به صبر در مسیر حق.
- اینکه کسی پای در مسیر باطلی بگذارد یا اساساً خودش پایه‌گذار مسیری غلط و باطل باشد، آنگاه بر سختی‌ها و مشقت‌های آن راه پایمردی بوزد، این ربطی به صبر ندارد. یعنی سختی کشیدن در راه غلط ارزشی ندارد و فضیلت محسوب نمی‌شود.
- مثال ساده: وقتی کسی وعده‌ای بدهد که نباید می‌داد یا چکی بکشد که نباید می‌کشید، آنگاه به واسطه‌ی این خبط و خطاها، به زحمت و مشقت بیفتد، تحمل سختی‌هایش مصداق صبر نیست.

قانون‌گذاری افراطی: یک مثال از مسیر باطل

- از معارف دینی ما برمی‌آید که قانون‌گذاری افراطی - به معنای ورود مکرر به منطقه‌الفراق‌های دین و محدود و محدودتر کردن آنها - مورد پسند دین نیست.
- طبق یکی از روایات، خداوند دوست دارد که «رُخَصَّ» او - یعنی مواردی که آزاد گذاشته - رخصت باقی بماند. (حتی نذر و عهد شرعی هم با اینکه در احکام آمده، اما از آن نهی شده است؛ اینکه انسان چیزی را که خدا بر او واجب نکرده، بر خود واجب کند.)
- آیه‌ی ۵۱ سوره‌ی احزاب بیان می‌دارد که پیامبر (ص) آزاد است طبق میل خود، نوبت همسرانش را عقب و جلو کند (تُرْجِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَتُؤْوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ ...) و تصریح می‌کند که این برای روشنی چشم خود همسران پیامبر و راضی شدن و اندوهگین نشدن آنها بهتر است (... ذَلِكَ أَذْقُ أَنْ تَقْرَأَ أَعْيُنُهُنَّ وَلَا يَجْزْنَ وَيَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْتَهُنَّ كُلُّهُنَّ ...). یعنی اینگونه بیان نداشته که ای پیامبر، اگر قانون و برنامه‌ی دقیق برای ارتباط با همسرانت داشته باشی، این کار آنها را خشنود می‌کند، بلکه عکس آن را فرموده است.
- باید در بحث‌های قانون‌گذاری و برنامه‌ریزی حد اعتدال رعایت شود. امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) توصیه‌ی به دوراندیشی در عین نرمی (و حزمًا فی لین) دارند.
- قانون‌گذاری افراطی آفتی است که هزینه‌های زیادی را به همراه دارد، مشقت‌های زیادی را به افراد تحمیل می‌کند و در نهایت نیز نه تنها افزایش رضایت فرد و جامعه را به دنبال خود نمی‌آورد، بلکه باعث افزایش ناراضی‌تبی می‌گردد. لذا پایمردی بر چنین مسیر غلطی، صبر به حساب نمی‌آید.

- راه کم کردن جرائم و تخلفات، مرتباً قانون وضع کردن نیست. نه اینکه نباید قانون باشد، بلکه باید انسان‌ها ساخته شوند و به تقوا و خودکنترلی برسند که یاد معاد یک راه اساسی آن است.
- آنچه که مطلوب است، ارائه‌ی چارچوب‌ها و قواعد کلی است، نه اینکه افرادی بخواهند مرتباً قانون پشت قانون بگذارند. بالا رفتن حجم قوانین، آسیب‌هایی را به دنبال خود دارد؛ از جمله اینکه: تعارضات قوانین زیاد می‌شود/ برای رفع نواقص و اشکالات قوانین قبلی باید قوانین جدید وضع شود/ به خاطر سپردن حجم بالایی از قوانین دشوار می‌شود/ اجرایی شدن و تبعیت از همه‌ی قوانین به سمت ناممکن شدن پیش می‌رود/ حساسیت بی‌مورد ایجاد می‌کند و افرادی به دنبال راه‌های دور زدن قانون می‌افتند.
- باید برای افراد جامعه شخصیت قائل شد (وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ) و تقوای آنها را رشد داد، نه اینکه همواره افراد را خلافکار فرض کرد و مرتباً در پی وضع قانون بود.

مراحل بالاتر از صبر: «حلم»، «رضا» و «رشد»

- اما مراحل بالاتری هم نسبت به صبر وجود دارد که در قرآن تحت عناوینی چون «حلم»، «رشد» و «رضا» مطرح شده است. اینکه کسی از صبر به حلم، رشد و رضا برسد، مقام بالایی است.

ارتقا از «صبر» به «رضا»

- طبق مفاد آیه‌ی ۱۳۰ سوره‌ی طه، هنگامی که صبر (فَأَصْبِرْ عَلٰی مَا يَقُولُونَ) با ذکر و تسبیح مداوم پروردگار همراه شود (وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آءَانِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ)، نتیجه‌ی آن می‌شود رسیدن به مقام رضا (لَعَلَّكَ تَرْضَى).
- این دستورالعمل، یک نمونه‌ی دیگر از موارد ممتاز در سبک زندگی اسلامی است: صبر به علاوه‌ی ارتباط پیوسته با خدا انسان را به رضا می‌رساند. وقتی فردی به حالت رضایت برسد، دیگر در مقام تحمل سختی نیست، بلکه در متن سختی، خشنود و آرام است.
- البته برداشت دیگری هم می‌توان از مفاد آیه داشت و آن اینکه چنین صبری اساساً مشکلات را از سر راه برمی‌دارد و طبعاً شخص راضی می‌شود.
- این تسبیح‌هایی که در اوقات مختلف شب و روز در آیه‌ی شریفه بیان شده، اگرچه به نمازهای پنج‌گانه هم تطبیق شده است، اما منحصر در آن نیست، بلکه پیوستگی در تسبیح حضرت حق و همواره به یاد او بودن را می‌رساند.
- یک توصیه‌ی عملی برای خدایی شدن و رسیدن به ذکر پیوسته این است که انسان در کارهای عادی روزمره‌ی خود، تمرین نیت کند. زحمتی هم ندارد. یعنی شخص، همان خوردن و خوابیدن و درس خواندن و غذا پختن عادی را با یاد خدا همراه کند. مثلاً موقع درس خواندن اول هر صفحه از کتاب بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم بگوید یا موقع غذا پختن، غذا را نذر امام حسین (علیه‌السلام) کند.
- اینطور نیت کردن‌ها برکات خاصی هم به کارها می‌دهد. یک اثر دیگر نیت این است که انسان برای هر کاری نمی‌تواند نیت کند. یعنی نمی‌تواند بگوید خدایا من می‌خواهم برای تو فلان گناه و خلاف را انجام دهم. همین نیت و ذکر جلوی انسان را می‌گیرد.

ارتقا به مقام «رشد»

- طبق آیهی ۱۴ سورهی جن، مسلمان در جستجوی رشد است (... فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرُّوا رَشَدًا). یعنی از مرحلهی فرمانبری صرف به مرحلهی بالاتری که همان رشد باشد، برسد.
- اما توصیف مقام رشديافتگان (راشدون) در آیهی ۷ سورهی حجرات آمده است: ... وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبِيبٌ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَرَزَقَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ ﴿۷﴾. یعنی حالتی که ایمان در نظر شخص، محبوب و زیبا و باشکوه باشد و از آن سو کفر و فسوق و عصیان برایش زشت و ناپسند.
- برای فرد رشد یافته، ترک گناه کار پرمشقتی نیست، بلکه اساساً قلبش منزجر از معصیت است و میلی به آن ندارد. بنابراین دیگر بحث صبر بر معصیت - به معنای ترک در عین تمایل - برای وی مطرح نیست، چراکه خداوند معصیت را برایش مکروه گردانده است.
- البته برای اینکه خداوند این مسیرها را برای کسی آسان کند، باید فرد در مدار تقوا حرکت کرده باشد. در آیات ۵ تا ۷ سورهی لیل راه «فَسَنِّيئِرُهُ لِيُسْرَى ﴿۷﴾» (اینکه خدا انجام کارهای نیک را برای انسان آسان کن)، چنین بیان شده: فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ وَاتَّقَى ﴿۵﴾ وَصَدَقَ بِالْحُسْنَى ﴿۶﴾.

«حلم» در قرآن

- «حلم» اشاره دارد به نوعی عقلانیت در رفتار توأم با آرامش، طمأنینه و تثبیت روحی.
 - مثال از کاربرد ریشهی «حلم»: در سورهی نور، بالغ شدن اطفال را با عبارت رسیدن آنها به سن «حُلُم» - به معنی سن رشد عقلانی و رسیدن به سکینه - تعبیر کرده (۵۹ نور: وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمْ الْحُلُمَ...). البته «حُلُم» اشاره به احلام (خوابهای پریشان دوران بلوغ) هم دارد.
 - نکته: در قرآن صفاتی چون صابر و صبور در مورد خداوند نیامده، اما «حَلِيم» آمده است.
 - نکته: یکی از صفات ویژه‌ای که برای حضرت ابراهیم (علیه‌السلام) در قرآن ذکر شده، «حَلِيم» است (أَوَّاهٌ حَلِيمٌ / حَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ).

* قسمت سوم - متن پیاده سازی شده

عرض شد که بعد از جریان خلقت آدم، وارد جریان بنی اسرائیل می شویم و مناسباتی که عرض شد. در اینجا قرآن مفصل آیات بنی اسرائیل را بعد از جریان آدم بیان می کند.

رسیدیم به آیه ۴۵ سوره مبارکه بقره مربوط به بنی اسرائیل که آیات بسیار مهمی است. همان سرنوشتی که بر بنی اسرائیل رفته بر امت اسلام هم همان سرنوشتها طابق النعل بالنعل انجام می شود.

«واستعينوا بالصبر والصلوة خاشعين * الذين يذكرون الله قياما و قعودا راجعون * يا بنی اسرائیل اذكروا نعمتی العالمین * واتقوا یوما لاتجزی نفس عن نفس شیئا ینصرون»

از روایات ما که زمینه ای از آیات را هم دارد برمی آید که همه انبیاء مأمور به سیف؛ شمشیر، جنگ و تشکیل حکومت نبودند. ما ۴ تا از انبیای الهی را داریم که مأمور به سیف، جنگ و تشکیل حکومت بوده اند:

حضرت ابراهیم، حضرت داوود، حضرت موسی و پیغمبر و طبیعتا خلفای پیغمبر هم بر همین منوال باید تشکیل حکومت بدهند و به عبارتی مأمور به سیف هستند. این خودش نشان می دهد شباهت زیادی را که

علی القاعده پیغمبر ما با حضرت موسی دارد. یکی از دلائل حجم مقداری که در قرآن راجع به بنی اسرائیل نقل میشود، این است که ما امت پیغمبر چقدر شبیه بنی اسرائیل و امت حضرت موسی هستیم و پیغمبرمان

را هم کأنّ جاسازی بکنیم شبیه حضرت موسی. قواعدی که بر آنها می رود، همان قواعدی است که بر ما می رود؛ چون یکسری سنن هست که مال حکومت اسلامی است.

ما در آیات نور نشان دادیم که یک موقعی هست که تا حکومت تشکیل نشده یک جریانی است و وقتی حکومت تشکیل بشود یک جریان دیگر است و قواعدش فرق می کند. اینها را خود قرآن نشان میدهد. در

آیات «وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات» که مربوط به تشکیل حکومت است عرض کردیم که یک موقع

هست که هنوز حکومت اسلامی هیچ جای دنیا نیست، بگویید این شخص اگر بلند شود و در یک حکومت کافری برود زندگی کند و همان جا خدمت بکند، اشکال دارد یا اشکال ندارد؟ جوابش این است که قبل از حکومت اسلامی یا بعد از حکومت اسلامی؟ و این مدل جوابها خیلی رایج نیست.

در سوره مبارکه نور آیه ۵۵ این نکته را بیان کرده «وعد الله الذین آمنوا دین ارضی لهم و لیمکنن لهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا»؛ خدا با دین مرضی شما را خلیفه در زمین میکند و بعد از خوف امنیت را حاکم می کند که در این صورت عبودیت من انجام می شود و دیگر بدون شرک و این سطح بالایی از عبودیت است. اگر کسی نمازش را بخواند و روزه اش را بگیرد، ولی حکومتش یک حکومت کافر باشد، این عبودیت خدا به تمام معنای جامع عبودیت خدا نیست و بعد دارد: «ومن کفر بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون»؛ بعد از این اگر کسی کافر باشد، فاسق است. به چه کافر بشود؟ کافر شود به همین چیزی که اتفاق افتاده است. این مال احکام حکومتی است (۵۷: ۱۳)

در آیات پایانی سوره مبارکه انفال دیگر خدا قبول نکرده این نکته را که حکومت در مدینه تشکیل شده و شما در مکه هستید؛ با این که آن موقع، مکه ام القرای اسلام است. این آیات گفته: اگر یک موقعی مسلمان ها در مکه بودند، ما در مکه بودیم ولی حالا موضوع عوض شده و پیغمبر این مسلمانها با حکومتش رفته در مدینه، اگر شما در مکه بمانید، دیگر قابل قبول نیست و باید برگردید و زندگیتان را جمع کنید و به مدینه بیایید و حکومت را تقویت کنید.

اینها نکاتی است که قرآن خیلی به جد ورود میکند و جوابهای متداول امروزی نیست. برای ما فرق نمی کند که این سؤال را از آمریکا از شما بپرسد یا از توی ایران بپرسد؟ زمان شاه بپرسد یا الان بپرسد؟!

انگار یک جواب‌های واحدی وجود دارد که باید در همه زمانها بدهیم! در صورتی که اینجوری نیست. قاعده هایش با همدیگر فرق دارد.

آیات پایانی سوره انفال را که تا حالا خوانده شده دارد که «ما کان من ولایتهم من شیء حتی یهاجروا»؛ اصلا رابطه هایتان با هم قطع است مگر اینکه برگردند و بیایند مدینه، دیگر نمیشود در مکه بمانند و اصلا دیگر قبول نیست که در مکه بمانند. طرف مؤمن است ولی قبول نیست اگر در مکه بماند. قبول نداریم کسی در مکه بماند. حتما اینها با قواعد خودش است. کسی مثلا در مکه است یا یک نفر در آمریکا است و دارد چیزی یاد می‌گیرد، کاری می‌کند، زمینه ای برای خودش فراهم می‌کند، شیعه را دارد در آنجا مستحکم می‌کند. همه اینها می‌شود قواعد فرعی و موارد قابل قبول، اما اگر کسی بگوید من می‌مانم و حکومت را هم تقویت نمی‌کنم. می‌روم یک جایی و می‌خواهم ایمانم را نگه دارم که یعنی نمازم را می‌خوانم و روزه ام را می‌گیرم! {قابل قبول نیست}

در بحث بنی اسرائیل به اینجا رسیدیم. بحث بنی اسرائیل از بحث‌های بسیار مهم است؛ چون همه انبیاء مأمور به سیف و تشکیل حکومت نبودند. برای همین قرآن حضرت ابراهیم را به عنوان اسوه حسنه معرفی می‌کند. جریان موسی و فرعون و تشکیل حکومت را اینقدر مفصل توضیح می‌دهد و سنی هم که بر اینها حاکم می‌شود که حکومت انجام می‌دهند و می‌شوند قوم برتر دنیا که این را در روال آیاتی خواندیم، در آیه ۴۷ سوره بقره: «یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی الّتی العالمین»؛ ما شما را بر عالمیان تفضیل دادیم. شما فضیلت بر عالمیان پیدا کردید به خاطر اینکه حکومت پیدا کردید. (۵۷: ۱۷) این اتفاق نوی بود که در عالم افتاد که یک چنین حکومت دینی تشکیل شد و ما شما را بر عالمیان برتری دادیم. بعضی این آیات درباره

قوم برتر را تاریخی می‌دانند و می‌گویند: آیه «انی فضلتکم علی العالمین»؛ یعنی بر عالمیان زمان خودتان برتری دادیم! در صورتی که این نیست، این معنا را از کجا درآوردید؟! بر عالمیان ترجیح پیدا کردید، منتهای مراتب وقتی شما بر عالمیان ترجیح پیدا کردید، کماکان سنی وجود دارد که ممکن است به دلیل رعایت نکردن آن سنن و در نتیجه گرفتار سنن جدیدی شدن، این شود که همین قومی را که خدا برتر بر همه عالمیان کرده، بشود «ضربت علیهم الذله والمسکنه»؛ یعنی همین حکومت مقتدر موسایی. ما که از زیر پر سنن الهی که خارج نمیشویم. در جلسات ماه رمضان هم عرض کردم که وقتی طلبه‌ها از آقای احمدی میانجی سؤال میکردند که طلبه‌ها بجنگیم یا نجنگیم؟ ایشان میگفتند: شمر روی سینه امام حسین نشست و خدا ککش هم نگزید! بروید جنگ! یعنی این جور نیست که ماها یک تحفه‌های خاصی هستیم خارج از سنن الهی! نه! همین قومی که «فضلتکم علی العالمین»، به دلیل خبط و خطایی که کردند «ضربت علیهم الذله والمسکنه و باو بغضب من الله». همین قوم شد «والقینا بینکم العداوه والبغضاء یوم القیامه». همین قوم شد «قرده خاسئین». اتفاقات نافرمی که قرار بود بیفتد برای این قوم افتاد، حتی بدتر از آن هم افتاد. چون «ومن کفر بعد ذلک اولئک هم الفاسقون»؛ یعنی قبلش مشمول خیلی از سنن نمی‌شدند ولی بعد از تشکیل این حکومت بزرگ اسلامی آن موقع، مشمول سنن شدند و درب و داغان شدند. خدا با امت پیغمبرش همین کار را کرده و ما سوگلی تر از پیغمبر و حضرت علی که برای خدا نداشتیم، ولی اینکه سرنوشت حاکمیت و حکومتش به ابتذال کشیده شود، به این دلیل است که مشمول سنن الهی هستند. برای خدا فرقی ندارد که حتی حضرت علی و ائمه باشند و آخرش بعد از دوره‌های شکوه و عظمت به آن افتضاح فرهنگی برسند.

لذا این جریان بنی اسرائیل فی حد ذاته یک جریانی جدی است که باید مورد مطالعه قرار بگیرد. در روایت هم داریم که این بنی اسرائیل سرشان را توی هر سوراخی بکنند، شما هم می‌کنید «دخل فی صب حجره دخلتموه»؛ اگر سرشان را توی سوراخ سوسمار هم بکنند، شما هم می‌کنید. اینقدر عاقبت های شبیه به همدیگر دارید. چون سنن شبیه همدیگر است.

این می‌شود اهمیت این بحث بعد از مدت‌ها توقف در بحث.

آیه «واستعینوا بالصبر والصلوه و انها لکبیره الا علی الخاشعین» در «لکبیره» بعد از بحث‌های مفصلی که شد، عرض شد که شاید منظور از آن نماز نباشد و خود استعانت باشد. آن چیزی که واقعا سخت است، استعانت به نماز و صبر است و کمک گرفتن از اینها. به خصوص در مسیرهای اجتماعی – حاکمیتی.

این آیات می‌تواند آیات فردی هم باشد، چون که این قابلیت را قرآن دارد که شما بخش‌هایی از آن را

جدا بکنید و آیه را مستقل نگاه بکنید، ولی زمینه‌ی طرح آن در زمینه مباحث اجتماعی است.

ما با این فرهنگ اسلامی چندان هماهنگ نیستیم. الان هم ادبیاتی که ماتریالیست‌ها در ادبیات ما بروز می‌دهند، دارد در فرهنگ ما جدی می‌شود؛ مثلا بحث انرژی مثبت از بحث‌هایی است که آن‌ها می‌گویند و ما هم می‌گوییم. در صورتی که کسانی که فیزیک خوانده‌اند می‌دانند که انرژی اصلا منفی ندارد. این انرژی همان چیزی است که از تلاقی ارواح و تأثیر خوب و بد ارواح بر هم در مبنای تقلیل گرایانه خودش ایجاد می‌شود؛ چون عالم را ماده و انرژی می‌بیند، آن را تبدیل می‌کنند به انرژی، بعد این را می‌کند گفتمان رایج بین من و شما و ما هم می‌گوییم انرژی مثبت بده! انرژی منفی می‌دهد!

او ادبیات خودش را حاکم می‌کند. برندهای خودش را تولید می‌کند. و شما باید نسبت به این جریان‌ها بدبین باشید! مثلاً اگر کسی این ایفل را از نزدیک ببیند، ایفل هیچ چیزی نیست! نه بلند است! نه قشنگ است! نه معماری خوبی دارد! اگر کسی نداند فکر می‌کند یک ساختمان نیمه کاره است. که بنا این‌ها را به هم پیچ کرده و رفته بالا! ولی او همین را برند می‌کند و جلوه‌ی گردشگری! حول آن هم یک عالمه اقتصاد راه می‌اندازد. به خاطر این‌که اینها تسلط بر ادبیات و برند دارند و این نوع بحث را وارد می‌کنند.

الان وقتی می‌گویند استعانت بجوید؛ یعنی شما یک مشکل و غم و غصه‌ای دارید، چطور ما در فرهنگ و سبک زندگی دینی‌مان با استعانت بر مشکلات خودمان فائق می‌آییم، اما او می‌گوید: یک نفس عمیق بکش! او یک مجموعه دستورالعمل دارد و ما در روایاتمان ذیل همین آیه از امام صادق روایت داریم که می‌فرماید: «ما يمنع احدکم اذا دخل علیه غم من غموم الدنيا تَوْضاً ثم یدخل مسجده و یقرء رکعتین اما سمعت ان یقول واستعینوا بالصبر والصله»؛ چه چیز مانع از این میشود که وقتی غمهای دنیا به سمت شما می‌آید، وضو بگیرد و در سجده‌گاهش وارد شود (در هر خانه‌ای جایی باید برای عبادت فراهم کنید و داریم که میت را در مصلايش ببرید؛ یعنی آن جایی که بیشتر نماز می‌خواند) و دو رکعت نماز بخواند. آیا نخوانده اید که به صبر و نماز استعانت بجوید. استعانت به نماز. اینقدر هم دست به تأویل نزنید که بگوئید استعانت به نماز؛ یعنی رابطه با خدا. استعانت به نماز یعنی استعانت به نماز؛ یعنی وقتی برای طرف غمی از غموم دنیا برایش پیش آمده، شروع کند به نماز خواندن و این فرهنگ استعانت به نماز در ما نیست. یعنی در مشکلی که می‌خواهی پیدا کنی، قرآن در آن آیه معروف وقتی می‌خواهد بگوید ما مؤمنین را نجات می‌دهیم، چه جوری نجات می‌دهد؟ آیات معروف ذکر یونسیه در آیه ۸۸ انبیاء دارد «وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاصِبًا فَظَنَّ أَنْ

لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ؛ حضرت یونس در ظلمات بطن ماهی گفت: «أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ»؛ تو منزهی، من مقصرم! «فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ»؛ ما از غم او را این جور نجات دادیم و ما مؤمنین را هم همین جور از غم نجات می‌دهیم. یعنی اگر ما بخواهیم کاری با مؤمنین بکنیم، در این مسیر است. این می‌شود هم سبک زندگی فکری ما و هم سبک زندگی اسلامی ما. وقتی مشکلی ایجاد می‌شود، بلند می‌شود وضو می‌گیرد، یک مهر می‌گذارد و دو رکعت نماز با حال می‌خواند و این می‌شود راه نجات پیدا کردن از غموم دنیا و می‌شود «واستعينوا بالصبر و الصلوه» این استعانت پیدا کردن البته «لكبيره الا على الخاشعين» این نحوه از استعانت‌ها سخت است. طرف باید یک باورهای خاصی داشته باشد. باید خشوع داشته باشد. که عرض کردم این خشوع یعنی این که یک نرمشی در دلش وجود داشته باشد و این با چه چیزی حاصل می‌شود؟ «الذين انهم يظنون انهم ملاقوا راجعون»؛ کسی که دنبال ملاقات و رجعت به سمت خداست، می‌تواند این استعانت را انجام بدهد و گرنه سنگین است. «وانها لكبيره الا على الخاشعين». کسانی که گمانشان این است که «الذين انهم يظنون انهم ملاقوا راجعون».

در بحث استعانت به نماز و صبر. در بخش صبر جملات کوتاه قرآنی عرض کنم:

دو واژه در قرآن هست که یک مقداری در افواه و گاهی در روایات جای همدیگر هم استفاده می‌شود، ولی در قرآن جای همدیگر استفاده نمی‌شود و اصطلاحات قرآن از روایت مستقتر است و آن واژه حلم است؛ یعنی تفاوتی که حلم با صبر دارد. وقتی واژه صبر را که در قرآن می‌خوانید، در ذهنتان بگذارید، می‌بینید فردی و اجتماعی یک جایگاه فوق العاده دارد. یکی از نزدیک‌ترین معانی صبر، تحمل کردن است یعنی شما مسیر را تشخیص داده‌ای، حالا بایست! پایداری کن! تحمل کن! خون دل بخور! در مسئله‌ی اجتماعی صبر که وارد می‌شود، گاهی به کسی می‌گویند: خودت بایست یک کاری بکن، بالاخره من هستم و خودم! در سوره مبارکه ابراهیم در آیات ابتدایی، دارد: موسی! قومت را بردار و از دست فرعون نجات بده و از ظلمات به

سمت نور ببرا! و مشخص است که منظور نور معنوی است که از ذیل یوغ فرعون بیاید ذیل حکومت و ذیل تربیت خودت! «ولقد ارسلنا موسیٰ بایاتنا ان اخرج الی النور» بعدش هم «ذکرهم بایام الله» همه روزها روز خداست، ولی یک روزهایی هست که خیلی روز خداست؛ یعنی دست خدا خیلی واضح از آستین درآمده. این که فرضا ما ۲۲ بهمن را جزء ایام الله می‌دانیم - نمی‌خواهم ما شعارزده باشیم - ولی واقعا یوم الله است. کسانی که تاریخ خوانده‌اند و می‌دانند، بررسی بکنند و ببینند که ما از دوره حضرت علی به این طرف تا ۲۲ بهمن هیچ حکومتی که بتوانید اسمش را حکومت اسلامی بگذاریم نداریم، بله! حکومت مسلمانان بوده و مثلا یک احترامی هم برای علما و اسلام می‌گذاشتند، منتها حکومت اسلامی نبوده. حکومت اسلامی بعد از دوره امیرالمؤمنین به این طرف وجود نداشته. و لذا این ۲۲ بهمن می‌شود یوم الله؛ روزهایی که خدا با سنن الهی وارد می‌شود و کارهای ویژه اتفاق می‌افتد، این‌ها می‌شود یوم الله و بعد می‌گوید: «ان فی ذلک لآیات لکل صبار شکور»؛ این که تو قومت را از این‌جا برداری و ببری و از دست ظلمات فرعون نجات بدهی، این دیگر با صبر و شکر درست بشو نیست! این‌جا صابر شاکر فایده ندارد، این‌جا صبار شکور می‌خواهد. چون که طرف باید خیلی مشقت‌ها را تحمل بکند. یک موقع من هستم و ممکن است من تحمل کتک داشته باشم، تحمل این را داشته باشم که آبرویم برود، تا پای مرگ هم بروم و آخرش هم کشته می‌شوم، ولی این که برای یک جمعیتی این اتفاق‌ها بیفتد و تحمل بکنند و مبارزه بکنند تا این جمعیت به جایی برسد، این دیگر کار بسیار بسیار سختی است. در قرآن در آن روایت معروف «شیبتنی سوره هود»؛ سوه هود من را پیر کرد، می‌پرسند برای چه؟ می‌گویند: به خاطر «فاستقم کما امرت» می‌گویند که این که در سوره شوری هم هست. حضرت می‌گویند: به خاطر «ومن تاب معک»؛ یعنی تو استقامت بکن و کسانی هم که با تو هستند، استقامت بکنند. یعنی یک موقع به پیغمبر می‌گویند: استقامت بکن و پیغمبر خودش ته استقامت است. آخر استقامت این است که نهایتا آدم کشته می‌شود، ولی یک موقع می‌گویند: تو همه امت را بردار بروید با هم یک کاری بکنید، این دیگر آدم را پیر می‌کند. یعنی یک موقع کارهای تکی تنها برای خود آدم کاری ندارد، ولی وقتی به مسئولی می‌گویند: این دویست نفر را ببر پیش خدا، آدم بیچاره می‌شود. یک موقع کسی

می‌گوید: بنشین درست را بخوان، می‌نشینی می‌خوانی، ولی یک موقع می‌گویند: تو مسئول ۲۰۰ نفر هستی، پدر آدم در می‌آید! لذا در مسائل اجتماعی تحمل و خون دل خوردن ماده‌ی اصلی صبر است.

صبر یک عنوان دیگر دارد و آن حلم است. حلم یک رفتار عاقلانه‌تر با تَثَبُّت و طمأنینه و سکینه است. حالتی عقلانی است. آن حالت‌های خودخوری و تحمل در معنای حلم کمتر است. مثلاً قرآن هیچ موقع از خدا به عنوان صبور، یا صابر یاد نکرده. خدا صابر نیست، ولی حلیم هست. یک مقام بلند دیگری این مقام است که کسی از حالت صبر به حلم برسد. کسی از صبر به رشد برسد. این‌ها عناوین فوق‌العاده‌ای است. در ریشه‌ی ماده حلم در سوره مبارکه نور، آیه ۵۹ که نگاه بکنید، وقتی قرآن می‌خواهد بگوید که یک عده اطفال بالغ می‌شوند، از چه عبارتی استفاده می‌کند؟ «وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ»؛ وقتی اطفال به حُلْم می‌رسند. از آن حالت تشویش و اضطراب به عقل می‌رسند. بالغ می‌شوند و به حالت سکینه می‌رسند. عبارتی که قرآن استفاده می‌کند از کلمه‌ای با ریشه‌ی حِلْم استفاده می‌کند. البته چون در مقطع انتقال هستند و یک حال‌های خاصی دارند، احلام و خواب‌های پریشان و آشفته مال دوره برزخ از این طرف به آن طرف هم می‌بینند. معنای حلم یک شخصیت بالاتری دارد؛ مثلاً راجع به حضرت ابراهیم داریم که «انه لاواه حلیم». خدا به پیغمبر و به امت پیغمبر می‌فرماید: «فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ» (طه: ۱۳۰)؛ صبر کن، پایمردی کن بر چیزهایی که دارند می‌گویند. این‌ها حرف زیاد می‌زنند. این‌ها در رسانه‌هایشان چرت و پرت زیاد می‌گویند برای این که زیرآب شما را بزنند. «فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ»، پس این ماده‌ی تحمل داشتن، یک شخصیتی لازم دارد. آدمی که تحمل مشاق بلد است بکند که متأسفانه در این نسل کمتر اتفاق می‌افتد. الان خود این غربی‌ها یکسری اردو در شرایط سخت دارند. این‌همه که من توصیه می‌کنم به اردوی جهادی، به خاطر همین است. ما که مربی هستیم متوجه می‌شویم که طرف قبل از اردو با بعد از اردو خیلی فرق کرده! اصلاً یکی از ویژگی‌های سفر این بوده، اما امروزه طرف برای سفر یک بلیت هواپیما می‌گیرد و یک هتل. این چه سفری است؟! در سفرهای قدیم چه طرف پولدار بوده، چه بی‌پول بوده، باید تحمل مشاق فراوان می‌کرده؛ مثلاً با شتر و اسب می‌رفته و همه‌ی این‌ها مشکل است. بعد زیر کولر گازی هم که نمی‌رفته، بالاخره زیر آفتاب بوده و لذا تفاوت امکانات بالا و پایین کم بوده و همه درب و داغان می‌شدند. شاه و گدا هم نداشته.

همه با بدبختی این راه را می‌فتند و آن سفر آنان را پخته می‌کرده. الان آن سفرها تقریباً دو تا معادل دارد: یکی اردوهای جهادی است و یکی ورزش‌هایی مثل کوهنوردی است که مقدار زمان زیادی را طرف باید صرف بکند؛ مثلاً ۳ روز باید توی کوه بماند، حتی مثل کاراته نیست که ۵ دقیقه بزنند و لت و پار کنند، بلکه باید ۳ روز در این مسیرها بمانند. باز اگر کسی می‌خواهد تحملش را در نماز بالا ببرد، نماز جعفرطیار چنین خاصیتی دارد. در تمام نمازها، نماز جعفرطیار اکسیری است؛ به خاطر این‌که هرچقدر هم تند بخوانی نمی‌توانی تند بخوانی! اصلاً این نماز را نمی‌شود تند خواند؛ یعنی یک نفر از بیرون نگاه کند یک نماز اسلوموشن می‌بیند. می‌بینید طرف در رکوع مدت زیادی می‌ماند، سر بر می‌دارد و باز هم مدت زیادی می‌ماند و سجده می‌رود و باز مدت زیادی می‌ماند. همه این‌ها مدت‌های زیادی است. اگر به شما بگویند یک نماز هزار رکعتی بخوان، ممکن است همه را به سرعت بخوانی! اما در این نماز یک جوری تحمل رکوع و سجده وجود دارد. در نمازها، نماز جعفرطیار این جوری است. در این نسل جدی احتیاج داریم به این روحیه. به برخی از این روحیه‌ها در روایات ما شجاعت گفته شده: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الشَّجَاعَ وَلَوْ بَقْتَلَ حَيًّا»؛ ولو این‌که طرف شجاعتش به اندازه کشتن مار باشد. بالاخره یک روحیه‌ی شجاعتی دارد. اینقدر بزدل نیست که مثلاً وقتی سوسک می‌بیند، یک فاصله‌ی زیادی می‌گیرد! این اصلاً بد است. باید بتوانی این سوسک را با دست بگیری. این روحیه روحیه‌ی خوبی است و خدا می‌پسندد. این را هم در خودتان و هم در نسل خودتان احیاء بفرمایید. بردن خانواده در مسافرت‌هایی که در آن مشاق وجود دارد و باید طرف سختی بکشد. برای همین است که در تعبیر «وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ» صبر به روزه هم تطبیق شده؛ چون بالاخره روزه به آدم صبر می‌دهد، به خصوص روزه‌های مستحبی که همه می‌خورند و آدم روزه است. در روزه یک نوع صبری وجود دارد.

می‌گوید: «فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ» (طه: ۱۳۰)؛ بر این حرف‌هایی که می‌زنند تحمل کن! بعد یک پیوند شش می‌خه با خدا برقرار کن! باز این همان سبک زندگی است «وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ» این‌ها دستورالعمل است. این جوری نیست که خاص پیغمبر باشد. ای پیغمبر! حواست باشد! ای مؤمنین! حواستان باشد! این‌ها حرف زیاد می‌زنند «وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ

تَرْضَى» یعنی از آن صبر تا بیایی به رضا برسی، یک راههایی دارد. باشد این که تو راضی بشوی. راهش خود صبر است به اضافه‌ی ارتباط با خدا. بعضی خواسته‌اند این را بر نمازهای پنجگانه تطبیق بدهند. می‌شود تطبیق داد، ولی لزومی ندارد. گفته‌اند «قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ»؛ یعنی نماز صبح «وَقَبْلَ غُرُوبِهَا» یعنی نماز عصر «وَمِنْ آتَاءِ اللَّيْلِ» نماز عشاء و «وَأَطْرَافِ النَّهَارِ» نماز ظهر، در صورتی که گفته «اطراف النهار» نه «طرف نهار». این آیه همه جور نمازها و تسبیح‌ها و ارتباطهای پیوسته‌ی با خداست؛ یعنی شخص به صورت پیوسته در روز و شب و پاسی از شب و وسط روز به یاد خداست.

در جلسات ماه رمضان عرض کردم که نیت کردن تمرین لازم دارد که هی کارهایش خدایی بشود و یکی از راههایی که شخص تمرین نیت بکند، این است که شخص در امور روزمره‌اش نیت بکند. ما در روایات داریم که «حتی فی النوم و الاکل»؛ شایسته است که شخص نیت بکند حتی در خوردن و خوابیدنش؛ یعنی وقتی می‌خواهد بخوابد به جای این که فکر کند که باید کپه‌ی مرگش را زمین بگذارد، فکر کند که خدایا من می‌خواهم بخوابم به خاطر تو! می‌خواهم نیرو بگیرم که صبح بلند شوم کار کنم. بعد شما نیت کردید و کار اضافی هم انجام ندادید. این جور نیست که کسی بگوید: آقا چرا اینقدر سخت؟! شما که بالاخره می‌خواهی این غذا را بخوری، بگو خدایا می‌خواهم این غذا را بخورم به خاطر تو. این نیت را اگر در اول کارش بزند، خیلی تفاوت می‌کند تا نزند. از یکی از اولیای خدا پرسیدم که ما درس‌ها را می‌فهمیم، ولی اگر بخواهیم بهتر بفهمیم چه کار کنیم؟ به من گفت: اول هر صفحه‌ای بسم الله الرحمن الرحیم بگو که یعنی خدایا این صفحه را می‌خواهم به خاطر تو بخوانم. آن موقع است که یک اتفاق دیگری می‌افتد، یک برکت دیگری وجود دارد. در خوردن با نیت، یک برکت دیگری وجود دارد. در خوابیدن با نیت یک برکت دیگری وجود دارد.

ما به یک دامداری رفتیم که طرف گوساله پرورش می‌داد. جالب بود خیلی هم آدم معتقد به این معنایی که ما می‌گوییم حزب اللهی هم نبود. گفت ما در هر تعدادی از این گوساله‌ها یکی از آن‌ها را نذر امام حسین می‌کنیم. بعد شما فکر می‌کنید کدام را نذر می‌کنیم؟ گفتم: حتماً آن گوساله خوبه را نذر می‌کنید؟ گفت: نه! همان گوساله‌ی بد را، گفتم: این بی‌معرفتی نیست؟! گفت: تا آن گوساله را نذر می‌کنیم، شروع می‌کند به رشد کردن و در این گوساله‌ها تک می‌شود! بعد برای این که محاجه کند، در بین ۹۰ تا گوساله یک

گوساله‌ی لاغر را نشانم داد و گفت: این نذر امام حسین است، بعد ۲ ماه بعد فیلمش را برایم آورد و گفت:
حاج آقا این گوساله همان گوساله است! یک گوساله سالم و جدی!

خوب! اگر نیت، یک گوساله را می‌کند یک گوساله ویژه و تک، اگر خانمی هم که غذا می‌پزد، این غذا را نذری بپزد! چه اشکال دارد؟! زحمتی که ندارد! قیمة را بکند قیمة‌ی امام حسین! آن نیت و آن اسم بالای این غذا، آثار و برکات دیگری دارد. این چیزی که اسم خدا پیدا می‌کند، آثار و برکات دیگری دارد و اصلا مشمول وعده‌های دیگری است. این‌ها می‌شود تمرین نیت؛ چون که ما نیت نمی‌کنیم مگر در نمازها و این بد است. این بد است که آدم فقط در نماز بلد است نیت کند. در خوردن و خوابیدن هم نیت کنید. در شوخی کردن هم نیت کنید! بعد از مدتی آدم که هی نیت کرد، می‌بیند که بعضی جاها نمی‌تواند نیت کند! نمی‌تواند بگوید: خدایا من به خاطر تو می‌نشینم یک فصل، سیر غیبت می‌کنم.

این آیه فوق‌العاده‌ای است. باید محاسبه‌ها و احتساب‌ها باشد، ولی اگر کسی برنامه‌ریزی‌هایش فقط با این‌ها مطابق شد، به معنای خروج از مدار تقواست. چون قرآن دارد که «من یتق الله يجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب»؛ خدا به متقی رزق لا یحتسب می‌دهد. یعنی چیزی که در حساب و احتساب آدم‌ها نمی‌آید. ما باید برنامه‌ریزی بکنیم، ولی این جوری نیست که باید مطابق برنامه‌ریزی ما اتفاق بیفتد. باید فوق برنامه‌ریزی‌ها اتفاق بیفتد. چون او مشمول رزق لا یحتسب است. بحث این است که این‌ها طرف را از صبر به حلم می‌رساند «لعلک ترضی»؛ حالت آدم را به رضایت تبدیل می‌کند، یا این است که اصلا مشکل حل می‌شود. چون که صبر و تحمل خودش جزء چیزهایی است که باعث می‌شود مشکل حل بشود و وقتی مشکل حل شد، تو راضی می‌شوی. پس بین صبر تا حلم و صبر تا رشد فواصلی هست که ما باید طی بکنیم.
توضیح رشد

عناوین صبر و حلم و رشد به معنی تحمل کردن است، اما یک موقع است شما اهل تحمل هستید بر این‌که گناه نکنید، این هنوز به رشد نزدیک نشده؛ یعنی شما به زور هم که شده گناه نمی‌کنید؛ یعنی دوست داریم گناه کنیم، ولی نمی‌کنیم. مادامی که کسی به این حالت باشد، این هنوز به مفاهیم رشد نرسیده. ما یک مفهوم رشد به لحاظ فقهی داریم که «فإن انستم منهم رشدا فادفعوا الیهم اموالهم»؛ وقتی

یتیمی به رشد رسید، مالش را به او بدهید و امتحانش هم می‌کنند که آیا به رشد رسیده یا نرسیده؛ یعنی آیا این جوری است که سرش کلاه نرود! می‌گویند: مسلمان دنبال رشد است، اما بین مسلمان و کسی که دنبال رشد است [فرق است]

در سوره جن^۱ آیه ۱۴ دارد: «وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمُونَ وَمِنَ الْقَاسِطُونَ»؛ از میان ما یکسری هستند که مسلمان هستند و یکسری قاسط و کافر و منحرفاند «فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا»؛ کسی که اسلام آورده، و فرمانبر است، در جستجوی رشد است؛ یعنی مسلمان باید به رشد برسد. گاه یک نفر فرمان می‌برد، حتی اگر شده به زور، پس این یک آدم مطیع و مسلمان است، اما گاه فرد به یک رشدیافتگی ای دارد دست پیدا می‌کند. این رشد چیست؟ در سوره مبارکه حجرات آیه ۷ دارد که «وَاعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِّنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ»؛ خدا محبوب کرده برای شما ایمان را؛ یعنی ایمان محبوب دلتان است. «وَزَيَّنَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ»؛ و آن را در دل شما زینت داده؛ یعنی یک شکوه و عظمتی دارد که وقتی آن را در دلتان نگاه می‌کنید، می‌بینید چقدر ایمان خوشگل است! و از آن طرف «وَكَرِهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ»؛ برای دل‌های شما عصیان و فسق و کفر را مکروه کرده؛ یعنی دیگر اصلاً از گناه خوشتان نمی‌آید. نه این‌که دیگر طرف از غیبت خوشش می‌آید، ولی غیبت نمی‌کند، یا از مال مردم خوری خوشش می‌آید، ولی نمی‌خورد. از این‌که به گناه‌هایی آلوده بشود، خوشش می‌آید، ولی اسلام جلوی دست و پایش را بسته. این‌که کسی می‌گوید: من خوشم می‌آید ولی نمی‌کنم، این‌که اصلاً رشد نیست! این آدم فرمانبری است، اما اگر برسد به نقطه‌ای که دیگر خوشش هم نمی‌آید «أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ»؛ رشد یعنی این! لذا آن‌که دارد: «فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا»؛ مسلمان در جستجوی رشد است؛ یعنی یک مسیری را باید طی بکند و خدا برای او پیش می‌آورد. آیاتی داریم که «فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى * وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى * فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى»؛ یعنی این مسیر را که برود، ما برایش آسان می‌کنیم، پس از صبر باید استعانت بجوید تا بالا برود و به نقطه‌ای برسد، باید مسیری را طی بکند.

نکته

^۱ . سوره جن هیچ ربطی به جن ندارد.

من در فرهنگ کسانی که با ما مشورت می‌کنند می‌بینم که بعضی وقت‌ها ما اشتباهاتی می‌کنیم، بعد می‌خواهیم تحمل بکنیم. طرف یک خبطی کرده و روی این خبط خودش می‌خواهد صبر کند! قطعاً منظور از صبر این نیست. خوب! این کار را نمی‌کردی! این وعده را نمی‌دادی! این قول را نمی‌دادی! این چک را نمی‌کشیدی! این صبر با این مفهومی که دارد؛ یعنی پایمردی کردن در مسیر حق، نه این که یک مسیر باطلی را درست می‌کنیم و بعد هم می‌خواهیم با یک پایمردی روی همین بمانیم!

یک چیزی که خود غربی‌ها که در قانون‌گذاری از ما جلوترند، به آن رسیده‌اند، قانون‌زدایی است و نه قانون‌گریزی. شما وقتی بنایتان را بر این می‌گذارید که مرتب قانون درست کنید، بعد بابت آن قوانین و فواصل آن قوانین باز باید قانون درست بکنید؛ چون پیش‌فرضتان قانون درست کردن است. پیش‌فرضتان صرفاً چارچوب دادن نیست که یک چارچوب‌هایی را مشخص بکنید. تعیین چارچوبه‌ی زندگی فرق دارد با قوانین! یک موقع طرف برای همه چیز مجبور است قانون بگذارد. هیچ منطقه‌الفرغ‌هایی را باقی نمی‌گذاریم. این که در روایات ما آمده که «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ أَنْ يُؤْخَذَ بِرُخْصَةٍ كَمَا يُحِبُّ أَنْ يُؤْخَذَ بِعِزَائِمِهِ» یک قسمت عزائم داریم، بگذار عزیمت باقی بماند. برای بقیه‌هی قانون درست نکن! خدا دوست دارد این‌ها رخصت باقی بماند. نذر و عهد با این که واجب است، با این حالت در روایات نهی شده. گفته‌اند این کار را نکنید! چرا نهی شده؟ یعنی نگو «لِلَّهِ عَلَىٰ فُلَانٍ» وقتی خدا با تو پیمان نبسته، برای چه می‌خواهی با خدا پیمان ببندی؟ می‌خواهی رژیم بگیری؟ معمولی رژیم بگیر! چرا این را به پیمانی با خدا تبدیل می‌کنی که بخواهی یک چیزهایی بر خودت واجب یا حرام بشود؟! خدا دوست دارد منطقه‌الفرغ‌ها منطقه‌الفرغ باقی بماند. الان یکی از مشکلاتی که در مجلس هست این است که پیش‌فرض، قانون‌گذاری است. روزانه می‌نشینند و قانون می‌گذارند! جالب است که چون این قانون را می‌گذارد، باید یک قانون دیگر را بگذارد! اگر این قانون را نمی‌گذاشت، آن قانون هم لازم نبود و در همان منطقه‌الفرغ باقی می‌ماند، ولی این قانون را می‌گذارد و مجبور است یک قانون دیگر بگذارد. بعد مجموعه‌ای از قوانین به وجود می‌آید.

می‌دانید که حوزویان آن‌چنان را آن‌چنان‌تر می‌کنند. همه چیز را به غلیظ‌ترین نوعش بدل می‌کنند. خدا نکند به قانون‌گذاری بیفتند، دیگر کسی جلودارشان نیست. چپ و راست قانون می‌گذارند. بعد در یک بازه‌ای

آنقدر قانون گذاشتند که یک شورایی گذاشتند که بیاید قوانین را از اول نگاه کند و نقاط تعارض آن را با هم گیر بیاورد. وقتی شورا از اول نگاه کرد، یک عالمه تعارض پیدا کرد که زیر همه این‌ها را امضا کرده بودند! ما باید یک دور برگردیم. شاید خط‌هایی کردیم. آن زمانی که افراد قانون را گذاشتند، نمی‌دانستند حدود قانون چقدر است. و قانون آنقدر حجیم شده که متولیان آن را نمی‌شناسند. ما وقتی در مدرسه‌ی خودمان شروع به قانون‌گذاری کردیم، این روند را دیدیم که وقتی شما این قانون را برای حقوق و دستمزد می‌گذارید، کنارش این یک قانون دیگر را هم باید بگذارید، بعد باز دوباره همه ناراضی می‌شوند. اتفاقاً هرچقدر بیشتر به سمت قانون‌گذاری می‌روید و حجم آن را بالاتر می‌برید، ناراضی می‌شوند. مثلاً برای استادی که در راهرو برای بچه‌ها وقت می‌گذارد با استادی که وقت نمی‌گذارد فرق است؟ بله فرق دارد و این هم می‌شود یک قانون! بعد اتفاقاً همه را ناراضی می‌بینید!

گاهی شما یک چارچوبه برای خانواده می‌گذارید، ولی گاهی اینقدر شروع به قانون‌گذاری می‌کنید و تقسیم روزبندی می‌کنید که مثلاً کی ظرف بشوید؟ کی تی بکشد؟ می‌بینید می‌رویم به سمت یک خانواده پربنانه، بعد از این برنامه‌ها تخطی می‌شود و چون تخطی می‌شود همه ناراضی می‌شوند.

در سوره احزاب آیه ۵۱ را نگاه کنید که خدا به پیغمبر چه می‌گوید؟ قرآن یک دستوری به پیغمبر می‌دهد، «تُرْجَى مَنْ تَشَاءُ مِنْهُمْ وَتُؤْوَى إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ»؛ نوبت هرکدام را که خواستی به تأخیر بینداز و هرکدام را خواستی جلو بینداز! جلو و عقب انداختن دست خودت. «وَمَنْ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ»؛ این که از کسی فاصله گرفته باشی و خودت ابتغاء بطلبی، گناهی بر تو نیست. نمی‌گوید: ای پیغمبر! بیا برای این‌ها یک برنامه بریز که روز اول با این روز دوم با او و ووو آدم فکر می‌کند که خیلی خوب می‌شود که آدم برنامه دار بشود! ولی آیه می‌گوید: کلا دستت باز. بعد دقت کنید که قرآن است که دارد می‌گوید: «ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ تَقَرَّ أَعْيُنُهُنَّ»؛ اتفاقاً این برای چشم‌روشنی خود آن‌ها بهتر است! «وَلَا يَحْزَنَنَّ وَيَرْضَيْنَّ»؛ این برای ناراحت نشدن خودشان راحت‌تر است. این برای راضی شدن خودشان بهتر است. جالب نیست؟! در صورتی که شما فکر می‌کردید که باید یک برنامه دقیق می‌داد؛ مثل کسانی که می‌گویند: من ساعت ۸ خانه می‌آیم. برای چه می‌گویی؟ بگو می‌آیم، ولی اگر ۸ شد ۸ و ۵ دقیقه می‌شوی آدم بدعهد! معلوم است که شما

در همین حدود بازه زمانی به خانه می‌روید و اگر مثلاً ۱۲ شب بخوابی به خانه بروی خبر می‌دهی. این‌ها را من در مشاوره‌ها دیده‌ام که کسانی که رأس ساعتی را تعیین می‌کنند که خانه بروند، خانم‌هایشان همیشه از دستشان ناراضی هستند! بله یک موقع جای خاصی می‌خواهیم برویم و وعده داده‌ایم، فرق می‌کند، ولی بعضی پیش‌فرض خانه را ساعت می‌زنند! مگر پرواز دارید؟!

مدیری که برای خودش یک عالمه قانون می‌گذارد، همه را کلافه می‌کند. تا این که یک چارچوب‌هایی می‌گذارد و در آن چارچوب حرکت می‌کند و این وسط هم دستش باز است و همه هم راضی هستند. این حجم از قانون‌گذاری خودش اشتباه است. آیه می‌گوید: «وَلَا يَحْزَنَنَّ وَيَرْضَيْنَ بِمَا آتَتْهُنَّ كُلُّهُنَّ» همه‌شان این جور راضی می‌شوند. چارچوبه‌ای هم دارد که پیغمبر باید با هم‌سان‌هایش باشد، تازه آن کسانی که فکر می‌کنند عقب‌تر هستند، یک‌هوا جلوتر هم می‌افتند! این توقع که آقا! قانون بگذارید! قانون بگذارید! مجموعه‌ها را مجبور می‌کنند بروند سراغ قانون‌گذاری و بعد می‌بینید عمرشان در قانون‌گذاری می‌رود.

بعد می‌گوییم باید با تحمل مشاق و سختی این مسیرها را برویم! کی گفته برای خودت مسیر تعیین کنی؟!

روایت دارد: «أُتِيَ رَجُلٌ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ لِيَقْتَضِيَ وَ أُنَا حَاضِرٌ»؛ یک نفر آمد درخواستی از امام صادق کرد «فَقَالَ لَهُ لَيْسَ عِنْدَنَا الْيَوْمَ شَيْءٌ»؛ چیزی در دستم نیست «وَلَكِنَّهُ يَأْتِينَا خَطَرٌ وَ وَسْمَةٌ فَتَبَاعُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ»؛ دارند برایم حنا و خضاب می‌آورند (ائمه کار اقتصادی جدی می‌کردند. پول‌هایشان را به‌تجار می‌دادند برای این که بتوانند تشکیلاتشان را نگه‌دارند. این یک بحث مالی جدی است که در اسلام باید دید به این مسئله چه جور باید نگاه کرد) من این‌ها را می‌فروشم و بهت پول می‌دهم «فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: عَدْنِي» بعد می‌گوید: پس یک وعده‌ای به ما بده! مثلاً چک آن را بنویس! حضرت می‌گوید: «كَيْفَ أَعْدُكَ؟»؛ چه جوری بهت وعده بدهم؟ «وَأَنَا لِمَا أَرْجُو أَرْجِي مَنِي لِمَا أَرْجُو»؛ در حالی که من به چیزهایی که امید ندارم امیدوارترم تا به چیزهایی که به آن امید دارم. من وعده نمی‌دهم و چک آن را هم برایت نمی‌نویسم. اگر آمد می‌فروشم و پولش را بهت می‌دهم.

من تعجبم از کسانی که طرف در زمان ریاست جمهوری می‌آید وعده می‌دهد که من ۱۰۰ روزه اقتصاد را فلان جور می‌کنم! خوب! بگو من تلاشم را می‌کنم، چرا چنین وعده‌ای می‌دهی؟ مگر بر بام هستی نشسته‌ای و می‌دانی چه اتفاقاتی در عالم می‌افتد؟! چرا وعده می‌دهی؟ وعده دادن کلا چیز خوبی نیست. برای ملت چک نکش! البته این‌ها را با برنامه‌ریزی نباید قاطی کرد. من در برنامه‌ریزی هم دیده‌ام کسانی را که به من می‌گویند: من بسیار آدم شُلی هستم به جهت اراده، می‌پرسم برای چه؟ صحبت که می‌کند می‌بینی یک برنامه‌ریزی دقیقی برای خودش کرده! اصلا باید مثل ساعت کار کند تا به این برنامه‌اش برسد! خوب! برای چه چنین برنامه‌ای ریختی؟! برای همین امیرالمؤمنین می‌گوید: «**وحزما فی لین**»؛ دوراندیشی در عین نرمی. این یک جور برنامه‌های فیکس برای خودش ریخته، هی دارد از برنامه خودش تخطی می‌کند. بعد می‌گوید: من اراده‌ام ضعیف است! خوب! یک چارچوب‌هایی برای برنامه‌هایت بگذار؛ مثلا معلوم است که این کتاب را قرار است در یک مدت معقولی بخوانی، حالا چرا این را تقسیم می‌کنی به تعداد روز و می‌گویی: من باید روزی ۲ صفحه بخوانم؟ که بعد نمی‌توانی بخوانی؟! این دیگر از این صبرهای بی‌خود است.

(سؤال) جواب: خود همین که قرآن و دین می‌رود به سمت ساختن شخص. باید آدم‌های اطرافت قابل اعتماد باشند؛ یعنی در یک حدی باید بتوانید به آدم‌ها اعتماد کنید وگرنه هرچقدر بستر سیستم‌ها را بکنید IT باید ببینید رویکرد جدید چیست؟ عدم دخالت عنصر انسانی! و می‌دانید در پس این چه حرف بدی وجود دارد؟! یعنی سیستم در بستر IT باشد که آدم وجود نداشته باشد! چون در دیفالت ما این است که آدم خائن است! و باز می‌بینید درست هم نمی‌شود؛ یعنی شما بستر IT را درست می‌کنید، ولی بالاخره یک انسانی این وسط دخالت می‌کند که اتفاقا همان آدم، زیرمیزبگیر است. این چیزها یک حدی را درست می‌کند، ولی آخرش این نیست که من بگویم: باید تمام عناصر انسانی را حذف بکنم.

الان در نوع کارهایی که شهرداری دارد می‌کند، چون من در ارتباط هستم، می‌دانم که به شدت قانونی است. قشنگ «فهرست - بها» دارد، عدد و رقم دارد. ناظر دارد. حجم متر برآورد ضرب می‌شود در همدیگر، ولی هزار تا سوراخ وجود دارد که شما احجام را بالاتر رد بکنید، یا با آدم‌ها ساخت وپاخت کنید؛ مثلا یکم توالی در می‌آید ۳ میلیون تومان! عنصر ساخته شدن آدم در کنار چارچوب‌ها و قوانین خودش مهم است و

موضوعیت دارد. این مطلب را جدی بگیرید! لاقلاً به عنوان ذهنیت نگه دارید و آیه را هم ببینید که تا یک حدی تخیر و وعده ندادن درست کرده. قانون‌ها خودش حکایت از وعده‌هاست. در این‌ها یک تأملی بکنید.

اگر این جوری بود دین و قرآن به جای این‌که هی این جور معارف را بدهد، می‌رفت به سمت قانون دادن و هی تولید قانون می‌کرد. حتی این حرف امروز کسانی است که دوره‌ای توی قانون رفتند برای پیشگیری‌ها و امنیت‌ها. یک موقعی تصورشان این بود که اگر دوربین‌ها و همه سیستم‌های چک را زیاد بکنند، جرم پایین می‌آید، ولی دیدند هرچه این دوربین‌ها را زیاد می‌کنند، جرم و جرائم بالاتر می‌رود. کلاً رفته‌اند سراغ سلف - کنترل که دقیقاً دین است! حالا آنقدر در سلف - کنترل و خویشنداری دستمایه‌مان زیاد است: از حساب و کتاب قیامت، ببینید چقدر خدا بحث خویشنداری که همان سلف کنترل است که می‌شود تقوای ما را با عنصر معاد دارد پیگیری می‌کند که آقا! یک روزی هست که شما حساب و کتاب دارید. درست است که این‌جا داری شلنگ تخته می‌اندازی و ممکن است کسی هم نفهمد، ولی یک روز یک عده هستند که «إِذْ يَتَلَفَّى الْمُتَلَفِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ قَعِيدًا»؛ همین الان روی دوش‌هایت نشستند و دارد می‌نویسد. یک کسی دارد می‌نویسد. یک کسی دارد می‌بیند. در بحث تقوا و خویشنداری معارف ما خیلی جلوسست، خیلی پیشتاز است. الان می‌بینید دنیا یک دور رفته به سمت دوربین و کنترل مداربسته. هی این کار را کرد و دید اتفاقی نمی‌افتد! بدتر دارد جرائم زیاد می‌شود. دزدی‌ها دارد زیاد می‌شود. بعد گفتند: پس این دوربین نیست که دارد این کار را می‌کند. این قانون‌ها را هر چقدر زیاد بکنی، تخطی از قانون را زیاده‌تر کرده‌ای. آدم‌ها که ماشین نیستند. اگر شما در برنامه شخصی خودتان، در برنامه خانوادگی خودتان این کار را بکنید، این را می‌فهمید؛ مثلاً اگر بنشینید برنامه بگذارید که شنبه چه کسی ظرف بشوید؟ یکشنبه چه کسی جارو کند؟ تو سر ساعت ۷ می‌آیی و سر ساعت فلان می‌آیی، بعد ببینید آیا حتی یک هفته قابل اجراست یا نه؟ و همه هم فکر می‌کنند برنامه‌ی دقیقی است!

(سؤال) جواب: کسانی که دستشان در کار است و مثلاً حقوق ۵۰ میلیونی گرفته‌اند، آیا یک مسئول دارد با حقوقش زندگی می‌کند؟ تک تلفن این‌ها ۵۰ میلیون بیشتر می‌ارزد! اگر قرار باشد کسی ساخته نشود، نمی‌شود. الان این شده پیراهن عثمان. همه این را گرفته‌اند سر دست. کاش فقط همین ۵۰ میلیون بود،

حتی ۱۵۰ میلیون بود و بس! و این‌ها را هم نمی‌شود کنترل کرد. کافی است که با مرکز فلان تماس بگیرد و بگوید: این پیمانکار جزء متدینین است، شما این کار را به ایشان بدهید. این با قوانین تبدیل می‌شود به ترک تشریفات و این پروژه چندصد میلیاردی این‌جا می‌آید! از این پیمانکار چند صد میلیارد سود به دست می‌آید! آنهم ظرف دو سال! پس این آدم اگر فقط حقوق ۱۵۰ میلیونی بخورد، نوش جان! گاهی تلفن‌های این‌ها عدد و ارقام دارد. من نمی‌گویم هیچ قانونی نداشته باشیم، می‌خواهم بگویم اگر فکر نکنیم که قانون‌گذاری‌ها، بسترهای IT، حرف اول و آخر حل کردن مفاسد است، این اشتباه است. در اول انقلاب همه این سیستم‌ها و قانون‌ها نبود و این جوری هم نبود. می‌دیدید وقتی حرف خدا و پیغمبر می‌شود، طرف بخشی از حقوقش را می‌آورد خزانه بیت المال می‌گذارد و می‌گوید: من می‌ترسم به این اندازه کار نکرده باشم! اتفاقاً غربی‌ها هم سلف کنترل دارند. یکسری چیزهایی که الان یک عالمه اخلاق دارند به عنوان اخلاق مهندسی، اخلاق پزشکی، اخلاق اداری، همه به خاطر همین داستان است. یعنی یک عالمه بحث اخلاقی دارند که همین‌ها را القاء نکنند. ما به کل این‌ها را کنار گذاشتیم و اصلاً چیزی به نام این که معادی هست و قیامتی و حداقل این که وجدانی هست داریم. یک وجدان بیدار نمی‌تواند این‌ها را قبول نکند. این گفتمان را کنار گذاشتیم و وقتی شروع می‌شود مسابقه‌ی دنیا بعد از جنگ، من باب «الناس علی دین ملوکهم»، وقتی دیدند مسئولین بنزها را بیرون آوردند، مردم هم زدند توی همین خط! و نتیجه‌اش شد این حالت، ولی این که شخص برود به سمت تقوا که همان خویشنداری ما و سلف کنترل آن‌هاست، باید قبول کرد در کنترل کردن مسائل اجتماعی این یک استراتژی دین است. حالا قوانین و دوربین‌ها هم در یک حدی و گرنه اصل نیست. اصل همان تقوا و خویشنداری است. و الا اگر هی بگویید نباید این‌ها حقوق نجومی بگیرند، آن یکی می‌گوید حقوق ۳ میلیون است و آن یکی می‌گوید ۷ میلیون و همه حقوقشان را رو می‌کنند. الان اصلاً جو شده که حقوق چه کسی چقدر است؟! بعد کسانی که با مسئولین ارتباط دارند می‌دانند که اصلاً حقوق مهم نیست، کافی است از این اداره به آن اداره یک زنگ بزند! این خودش ۵۰۰ میلیون ارزش دارد.

(سؤال) جواب: حتی اگر قانون آن حقوق نجومی را هم درست بکنند، همیشه دزدها جلوتر از قانون هستند؛ یعنی اگر کسی بخواهد دزد باشد، یک مجموعه‌ای از دزدها اگر بخواهند با همدیگر بدزدند، می‌دزدند. الان اداره ثبت پر از قانون است، شما چه کار می‌خواهی که من در اداره ثبت نکنم؟ چه ملکی را جابجا نکنم؟ چه کاری می‌خواهی که انجام نشود؟! کافی است که دم این مجموعه آدم‌ها را آدم ببیند و شادی‌ها را از بالا تا پایین تقسیم بکند، دیگر تمام است!

قانون‌ها خوب است. تناسب جرم و مجازات خوب است، ولی استراتژی دین تقواست و تا این درست نشود... واقعا این تقوا و خویشن‌داری را بعضی از این غربی‌ها و آن کشور چین دارند. یا سایه‌های امنیتی درست کردن...

من در یکی از کشورهای اروپایی مترو سوار شدم و دیدم ارائه بلیت ۳ فرانکی لازم نبود. گفتم: بلیت نمی‌گیرند؟ گفتند: نه! خود مردم می‌خرند، ولی اگر یک پلیس بالا بیاید و بلیت بخواهد و طرف نداشته باشد، ۳۰۰ فرانک جریمه می‌شود؛ یعنی یک ناظرهای مخفی هست که اگر گیر بیفتی پدرت درآمد! ولی این خیلی احساس خوشایندی بود که خودت وارد می‌شدی و خودت بلیت را می‌گرفتی و بدون این که کسی بخواهد چک کند؛ یعنی حس خوشایند این که هی قرار نیست کسی مرا چک بکند. هی قرار نیست مرا بگردند. آن‌ها به تجربه به چیزهایی دست یافتند.

این همین چیزی که در علوم اجتماعی به آن می‌گویند وندالیسم. اگر یادتان باشد تا مدتی شهرداری تهران همه نیمکت‌ها را آهنی می‌کرد، کیوسک‌ها را هم آهنی و دور گل‌ها را هم حصاری می‌کشید که کسی به این‌ها دست نزند! اتفاقا مردم فکر می‌کردند که باید از این نرده بپرند و آن گل را بردارند. حالا ببینید یک تغییر نگاه چقدر کار را عوض می‌کند! گفتند: حالا برعکس! آمدند حصارها را برداشتند و نیمکت‌ها را هم چوبی کردند، البته یک مدتی مردم زدند نیمکت‌ها را خراب کردند، و گل‌ها را کردند و شهرداری هی جایش کاشت، الان شهرداری یک دانه گزارش کردن گل ندارد! مگر این که یک بچه‌ای برود بکند. مردم شعورشان رسیده و این گل‌ها را نمی‌کنند. می‌بینید یک تغییر نگاه، اصلا رفتار مردم را عوض می‌کند.

رئیس بهشت زهرا به خود من گفت: ما در دستشویی‌های بهشت زهرا دستمال کلینکس گذاشتیم! اولش همین جواری ملت دستمال‌ها را برمی‌داشتند و استفاده می‌کردند و ما همی گذاشتیم، بعد مردم دیدند که دستمال هست دیگر، الان دیگر کسی به این دستمال‌ها تعرض نمی‌کند. این خودش یک نگاه است.

مثلا در خانواده یک وقت هست که پدر خانواده با فرزند آنقدر یکی به دو می‌کند و یک قران و دو زار می‌کند و پول‌ها را یک جایی مخفی می‌کند، بعد بچه حریص می‌شود که از یک جایی برود پول بردارد.

(سؤال) جواب: شخصیت دادن به آدم مهم است. گاهی به یک آدم می‌گویی: تو دزدی! این اسم روی این آدم این را دزد می‌کند. لذا من همه چیز را باد شش قفله کنم و او هم همه ذهنیتش این می‌شود که این شش تا قفل را باید چه جواری بشکنم؟! این است که قرآن می‌گوید «ولقد کرنا بنی آدم» این شخصیت دادن به آدم. آدم را آدم حساب کردن. تقوا را برای او جا انداختن. زور نظارت خدا را برای او جا انداختن. قرآن همی نمی‌گوید: تو توی چشم بقیه هستی. می‌گوید: توی چشم خدا هستی. جا انداختن این‌ها به آدم شخصیت می‌دهد. آیا آدمی که شخصیت دارد، حریتش اجازه می‌دهد که دزدی برود؟ حریتش اجازه می‌دهد خلافتکاری برود؟ این‌ها روی تغییر نگاه است و این تغییر نگاه‌ها خیلی خیلی مهم و تأثیرگذار است.

صلوات!